



صاحب امتیاز و مسئول

ح - (حریر چیمان)

مدیر و سردبیر

محمد حسینی

حریر چیمان «ساعی»

عنوان تلگرافی

قسمت شمال

قیمت ۸ شاهی

بعد از دو روز پانزده شاهی

شماره ۴۲

محل اداره

خیابان عین الدوله

اداره در طبع و نشر و حک اصلاح

کلیه مقالات و لواحق

وارد و مختار است

سال پانزدهم

آبونمان سالانه : طبقه اول ۵۰ ریال

سایرین ۳۰ ریال

سالانه خارجیه : ۵۰ ریال

قیمت اعلانات

با شماره ۱۱۱۱ است

پنجشنبه ۱۵ منتشر میشود

# شمال

بیاد اشرف دین سید شوخ جمال \* شام روح مطهر کن از نسیم شمال

فرخنده جشن تاجگذاری شاهنشاه معظم محبوب را به عموم  
ایرانیان تبریک میگوئیم





## اثر طبع آقا محمدعلی خان ناصح

## دست بدست

بامدادان بتماشای چمن سرخوش و مست  
دوست میامد و گل دربر و ساغر بردست  
دل سودائی ازو چشم برآه نگهی  
بوسه زن ساغرمی پرلب آن باده پرست  
گل من بود بنظارگی حجله باغ  
سرو و گل را چو همیداد صبا دست بدست  
بگرفتم ز سر عجز و نیازش دامان  
گفتم ای سرو ببیش و در عنای تو پست  
از همه نقش جهان خامه اندیشه من  
هیچ نقشی بجز از نقش خیال تو نیست  
تاتو بر خاستی ای سایه دولت ز سرم  
دیده درخون دل از دست فراق تو نشست  
توان لحظه از وصل تو گشتن دلشاد  
توان از غم هجرت بشلیبا آبی رست  
بجفا چرخ گسست آنچه بیوست بمهر  
لیک پیوند من و عشق نیارست گسست  
راستی کس نیستند ز تو این لجروشی  
بدرستی که شاید دل مظلوم شکست  
عشق ز دیانت بنا گه که سخن در بر دوست  
با ادب گو که کس از بی ادبی طرف نیست  
گفتم ای دوست بیخشای بر این گستاخی  
زانکه مستم من و معذور بود مردم مست  
همه مستند در این میسکه گیتی نام  
لیک مستان ترا باد گران فرقی هست  
فرقه مست ربا طایفه مست غرور  
من و دل مست می عشق تو از روز الست  
گر بشمشیر جفا رشته عمرم گسلی  
ترک الفت نکند دل که بمهرت پیوست  
همه چون از تو رسد در بر عشاق یکیست  
شادی و محنت و خار و گل و جلاب و کبست  
ای خوش آن سر که بیخ تو در افتاد زبای  
خنگ آن سینه که از تاوک پیکان تو خست  
جز غم عشق ندارد غم دیگر ناصح  
آنکه شد بسته این دام زهر دام بجست

## جریده شریفه عراق

## منطبعة سلطان آباد

جریده شریفه عراق که یکی از جرائد  
آبرومند ایران محسوب میشود با شماره ممتاز  
اخیر خویش وارد دومین سال نامه نگاری خود  
گردیده لذا ما با قلبی سرشار از شغف و مسرت  
سال جدید را به مدیر محترم آن گرامی نامه  
حضرت آقای موسوی تبریک گفته و بقاء و  
دوام کارکنان آن اداره محترم را از خداوند  
مسئلت میمائیم .

## نسیم شمال

## ( زنده باد )

یارم ز لطف کرده مرا یاد زنده باد  
شادان نموده این دل ناشاد زنده باد  
دلشادم و بشادی دل داد می زتم  
هر کس دلی کند بجهان شاد زنده باد  
بر بیستون عشق گذر کن که بشنوی  
از درز سنک ناله فرهاد زنده باد  
تاریخ با صدای رسا بانگ میزند  
کان راد مرد کاوه حداد زنده باد  
آنانکه در ره وطن از جان گذشته اند  
ایران به معیشان شده آباد زنده باد  
پاینده باد نام همایون پهلوی  
ما را نمود از محن آباد زنده باد  
آباد کرد کشور ایران بعدل و داد  
بر باد داد خرمن بیداد زنده باد  
بر شاهراه حس وطن پروری و علم  
مارا هر آنکه میکنند از شاد زنده باد  
(اسلوبی) آن زمان که گرفتار عشق شد  
در خون ظمیده گفت که صیاد زنده باد  
« اسلوبی »

## چمدان

حاجی حکایات شیرین از زندگانی  
اجتماعی ایرانیها بقلم آقا بزرگ علوی  
از چاپ درآمده و بقیمت ۴ ریال در کتابخانه  
و مطبعه دانش جنب دارالفنون و کتابخانه  
های مهم بفروش میرسد نمره اعلان ۳۰۰

## (اثر طبع آقای دکتر قاسم رسا)

دل من می رود آنجا که بود دلبر من  
در ره دوست چه غم آنچه رود بر سر من  
منم آن عاشق دل داده که از شوق وصال  
گشته پروانه صفت سوخته بال و پر من  
جان فشانم برهت چونکه تو جانان منی  
دل سپارم بکفت زانکه توئی دلبر من  
کرده ام بهر تو هفتاد و دو تن قربانی  
ای خدا نیست کسی یار من و یاور من  
در جهان کس نشنیده است و ندیده است زنی  
زار و محزون و دل افسرده ترا ز خواهر من  
ای خدا بر نگهداری اطفال یتیم  
نیست جز زینب افسرده دل مضطرب من  
دست عباس رشیدم ز بدن گشت جدا  
لو سمهدار و علمدار و سر لشکر من  
تحفه مختصری دادم و از من بپذیر  
هیجده ساله ناکام علی اکبر من  
طفل شش ماهه که دیده است کد قربانی  
شد تقار رخت ای دوست علی اصغر من  
عجب ایقاسم داماد عروسی کردی  
تو گل باغ حسن رفت خدا از بر من  
اینکه از سینه کشد آه جگر سوز و جزین  
این سکنه است جگر گوشه من دختر من



## اردیبهشت ایران

باز نمودار شد رایت اردیبهشت  
 خرم و سرسبز گشت کوه و درو دشت و گشت  
 صفای گلزار زد طعنه بیاغ بهشت  
 گشت هوای چمن یکسره عنبر سرشت  
 چنین هوای کنون نباید از دست هشت  
 که خوشترین فصل سال باشد فصل بهار  
 سحاب سنجاب پوش بر آمد از کوهسار  
 دامنش انباشته از گهر شاهوار  
 ز تند باد شمال مضطرب و بی قرار  
 نهاد طراروش پای برای فرار  
 ناخت گسسته عنان ز چمن و مرعزار  
 کرد بگلزار بان گوهر خود را تثار  
 گرد ز روی چمن بژاله بر خواسته  
 سمن بلؤلوی تر خویشتن آداسته  
 سرو بدست صبا خود را پیراسته  
 فزوده بر خرمی هر چه ز خود کاسته  
 زدولت گل شده باغ پر از خواسته  
 صف زده بر طرف جوی کاج و بید و چنار  
 حریر زنگار گون بروی پوشیده باغ  
 جامه نورنگ رنگ بدوش افکنده باغ  
 خجسته در بوستان شده فروزان چراغ  
 لاله بهر گوشه ای گرفته گلگون باغ  
 تا که بشوید ز دل گرد غم رنج و داغ  
 که شسته گردد بمی زنگ دل داغدار  
 سوسن آزادوار ستاده بر پاخوش  
 مشک زده گیسوان ریخته بر طرف دوش  
 لاله شده سرخ روی چمن شده سبز پوش  
 فکنده در صحن باغ هزارستان خروش  
 بغمه بلبلان سپیده دم می بنوش  
 ز آنکه می صبحدم میرد از سرخمار  
 بلعجا زرد گل شمع تر افروخته  
 لاله بخون در زده جامه و دل سوخته  
 چلچله در بال و پر غالیه اندوخته  
 هدهد بر فرق سر تاج شهی دوخته  
 عجب نگر طبع من شعر تر آموخته  
 مرغ سخنگو شود ز سعی آموزگار  
 بنفشه ای کامده بملک مالز فرنگ  
 زرد و سپید و بنفش بخال و خطرنگ رنگ  
 نشسته در گلستان چون صنمی شوخ و شنگ  
 هر که کند در برش بهر تماشای درنگ  
 ز آینه خاطرش رود بیکبار زنگ  
 آری دیدار گل میبرد از دل غبار  
 خیری از زعفران رنگ گرفته بوام  
 سوری خنده زنان بدست بگرفته جام  
 قرنفل مشکبوی گشوده چون طفل کام  
 شبنم در کام او ریخته چون شیرمام

طره سر سبزید فرو بیفکنده دام  
 چون سر زلف بتان بهر دل بیقرار  
 باد صبا صبحدم بصحن بستان وزد  
 آید باترس و بیم در شکن گل خزد  
 لعل لب غنچه را نرمک نرمک مزد  
 غنچه او را ز شوق خوردن خوردن کرد  
 غنچه گشاید دهان خندد و گوید سزد  
 بعشق رویم اثر نغمه سر آید هزار  
 هست یکی لبگر گوئی مام زمین  
 لبستگانش همه خوبتر از چورعین  
 گاه نماید ز خاک نترن و یاسمین  
 گبی ز آب آورد برون گل آتشین  
 گر نبود باوردت بیا بیاغ و به بین  
 زفر اردیبهشت چون دمه پرنگار  
 غنچه گل در سحر پرده بر انداز شد  
 بلبل بر شاخ گل باز غزل ساز شد  
 سینه برقص آمد و مرغ در آواز شد  
 طوطیکان را ز نو لب بسخن باز شد  
 زاغ سیه با قغان خانه بپرداز شد  
 آمد در جای آن سیره و قمری و ساز  
 اقا قیما خیمه زن آمده بر طرف جوی  
 ز قطرهای سحاب کرده سحرشست و شوی  
 کرده بیاد صبا خشک سر و دست و روی  
 داده بدست هوا بوی خوش روی و سوی  
 نسیم باهر نفس آرد آن عطر و بوی  
 چوبگندرد بامداد از بر هر چوبیار  
 داغ گرفته بوام ز طاق خضرا پلاس  
 باغ ز طائوس نر عاریه کرده لباس  
 گشوده دست صبا بنفش گون چتر یاس  
 نارون و سرو و کاج شده بگردون مماس  
 طبع زمین و هوا نکو نهاده اساس  
 ز آنکه طبیعت بود مدبر هوشیار  
 خوش است گاه سحر بیاغ خوردن شراب  
 بویره دریای گل بویره نزدیک آب  
 بروی سرخ آتشی گردان سیخ کباب  
 چشم بروی نگار گوش بیانک رباب  
 باده بنوشی همی خوش خوش تا گاه خواب  
 نهی پس آنگاه سر بر سر زانوی یار  
 خوشای آهو خوشا بدشت گردیدنش  
 رفتن و گردن کشان بیشت سردیدنش  
 نرمک نرمک دهان بسبزه مالیدنش  
 مشک دهان لاله را بلبل فروچیدنش  
 لاله فروچیدن و خوردن و خوابیدنش  
 پهای هر کوهسار بر سر هر مرغزار  
 اردیبهشت ماه محمد • کامکار پارسی



## نوبهار



## اثر طبع آقای رشیدیاسمی

خوشا نو بهاران بگاہ غروب  
که هاهون بدیع است و که سارخوب  
نسیم آن چنان بگذرد در چمن  
که مهر پر پیچهرگان در قلوب  
ز استادی باد های شمال  
ز تر دستی ابر های جنوب  
چو طواس شد شکل هر خاره سنگ  
چو طوطی شد اندام هر پاره چوب  
گهی ابر را باد گوید بپاش  
گهی باد را ابر گوید بروب

\*\*\*

چمن شد چو با کیزه روی حبیب  
هوا چون شفا بخش قول طبیب  
نهنگام سبب است و از سرخ گل  
همی گلبن از دور ماند بسبب  
بر آراست لشکر گل و ابر باد  
بتاراج صبر و قرار و شکیب  
زند آبخار از بر کوهسار  
چو آموز گاری بکودک نهیب  
بدشت اندرون هر که دارد گذر  
ز سبزه نداند فراز از نشیب

\*\*\*

نکه کن بر آن نیزه آفتاب  
گذر کرده صد جاز قلب سحاب  
تو گوئی یکی جدول مستقیم  
در اوزر شتابنده بر جای آب  
فلک چون کتاب است و دین خط نور  
الف چوب ز رینه اندر کتاب

سر کوه چون روزگار مشیب  
دل دشت چون آرزوی شباب  
فروخته هر دره در سایه  
چو خندان عروسی بدیای خواب

\*\*\*

عجب دارم از کوهساران عجب  
بیک جای روز و بیکجای شب  
ز هر سوی غرنده ابر سیاه  
گشاده چو زنگی بیر حاش لب  
دل ابر تار یک و در حشند برق  
بود طور سینا و آیات رب

اگر بشکری سوی قوس قرح  
بسی پرده بینی ز رنگین قصب  
نگر طاق نصرت بسته است چرخ  
بشریف این روزگار طرب

\*\*\*

ببارا دریغا که پایانه  
دریغا که پیوسته بامانه

## اثر طبع آقای عبرت

## بمناسبت تاجگذاری

## اعلیحضرت پهلوی خلدالله ملکه

تا پهلوی نهاد بسر تاج خسروی  
افزود تاج را شرف از فر پهلوی  
گر خسروان کنند بتاج افتخار و تخت  
از اوست فخر تخت کی و تاج خسروی  
این هر دو مرتراست مسلم از آنسبب  
باشی سزای آنکه بر اورنگ برشوی  
پاداش رنجها که کشیدی بکار ملک  
وان جنگها که کردی بادشمن غوی  
ایزد بدست راد ز مام مهم ملک  
دادت از آنکه دید سزاوار آن توئی  
اکنون که ملک کسروی آمد ترا بدست  
از عدل و داد تازه کن آئین کسروی  
زین نیکوئی که کردی بولطف کردگار  
بر خلق میرسد بتوازلطف نیکوئی  
بسا هست بلند میان بستی استوار  
ملک کیان گرفتی باتیغ هندوی  
رای مین و عزم قوی همت بلند  
باهر سه یار کردی رادی و خوش خوی  
آئین عدل و داد کهن کشته بود و یافت  
از اهتمام وسعی تو بار دگر نوی  
کشتی نهال رادی و دادت شهی نمر  
این نکتہ راست شد که بجز کشته ندروی  
تیرنگ خصم را نبود رنگ پیش تو  
بامعجز کلیم چه آید ز جا دوی  
بس سالها که مرزگی و کشور قباد  
شاهی ندیده بود بدین گردی و گوی  
گردون چو تو برادی و مردی نشان داد  
نیئی که تو ز رادی و مردی از آنسوی  
آن شعر رود کی که بیاورد فرخی  
شایسته تو است نه محمود غزنوی  
«جز برتری نجوئی گوئی که آتشی»  
«جز راستی نخواهی مانا ترا زوی»  
اردیبهشت آمد و بلبل بشاخ سرو  
خواند محامد توبه گلیانک پهلوی  
من بنده نیز از پی تبریک و تهنیت  
بسرودم این چکامه بدین وزن و این روی  
این بس مراصلت که باقبال سالها  
بر متکای پادشهی متکی بوی  
تو سالها بیانی و من مدح گویمت  
گاهی بپناه که بغزل گاه مثنوی

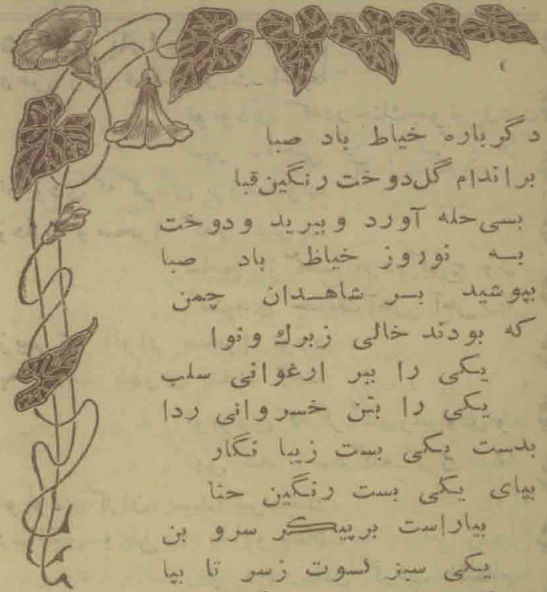
دریغا که چون روزگار شباب  
یک امروز هستی و فردا نه

دلا خرمنی کن در این خرمنی  
کم از خاک و از سنگ خارانه  
غنیمت شمر عمر در نوبهار  
که تو نیز همواره اینجانانه



# پهلوی کبیر

اثر طبع آقای ملک الشعراء بهار



دگر باره خیاط باد صبا  
بر اندام گل دوخت رنگین قبا  
بسی حله آورد و پیرید و دوخت  
به نوروز خیاط باد صبا  
بپوشید بر شاهدان چمن  
که بودند خالی ز برك و نوا  
یکی را بیر ارغوانی سلب  
یکی را بن خسروانی ردا  
بدست یکی بست زیبا نگار  
بیای یکی بست رنگین حنا  
بیار است بر پیکر سرو بن  
یکی سبز نسوت ز سر تا بیا  
بر افکنند بردوش بید نگون  
ز پیروزه دراعه ای پر بیا  
بیاورد باز بچه و بخش کرد  
باطفال باغ از گل و از گیا  
بدست یکی پیکری خوب چهر  
بچنگ یکی لعبتی خوش لقا  
یکی بسته شکلی بر رخ بلعجب  
یکی هشته تاجی بسر خوشنما  
یکی را به بر سدره مشکبیز  
یکی را بکف حقای عطرسا  
بس آنکه بسی عقد گوهر زهم  
گسست و پرا کندش اندر هوا  
درخت شکوفه ده انگشت خویش  
فرا پیش کرد و ربود آن عطا  
سینه ابر بهمن ز بالای کوه  
نگه کرد و دید آن جمال و صفا  
بر آن شد که آید بیغمای باغ  
بتاراجد آن ایزدی حلها  
بر آمد خروشنده از کوهسار  
به پیچید از خشم چون ازدها  
که ناگاه باد صبا در رسید  
زدش چند سیلی همی برقفا  
بتالید از آن درد ابر سیاه  
شد آفتاق از ناله اش پر صدا  
تو گفستی غلامی سینه جرم کرد  
دهد خواجه اکنون مرا و اسرا  
بیارد ز مژگان سرشک آنچنان  
کز آن ترشود باغ و صحن سرا  
که از خشم دندان نماید همی  
بتابد ز دندانش نور و ضیا

بیالد چمن زان غرنک و غریو  
بخندد سمن زان فغان و بکا  
**شهنشاه ما پهلوی کبیر**  
**جهاندار باداد و دانیش رضا**  
به پیمان او سر نهاده قدر  
به تدبیر او دست داده قضا  
از و گشته اطراف کشور مضمون  
وز و گشته حاجات مردم روا  
بگرد ابتدا «کورشی» نامدار  
باصلاح این کشور دیر پا  
بر آنم به از همت «پهلوی»  
شود آتشی بهتر از ابتدا  
بشمیر خود تکیه کرد این ملک  
ملوک دگر تکیه بر متکا  
سراز تاج هرگز بهائی نیافت  
ز سر تاج باید که یابد بها  
چه گفت آن سخن گستر باستان  
«غضاری» که در شعر بود او ستا  
«عصابر گرفتن نه معجز بود  
همی ازدها کرد باید عصا»  
بود همتش آسمانی که هست  
حضیضش مدار سهیل و سها  
بمغرب گروهی نکاپو کنند  
که بر قبه مه گذارند پا  
بدین قصد هر يك خیالی کنند  
که خالی قیامت ز ما خولیا  
گر استاد آتقوم آگه شدی  
از اندازه همت شاه ما  
یکی شهر از همتش ساختی  
وزان بر پریدی باوج سما  
شنیدم که در روزگار قدیم  
نمود «ارشمیدس» چنین ادعا  
که گر نقطه اتکا داشتیم  
زمین را باهرم بکنیم ز جا  
اگر زنده بودی کنون ساختی  
ز عزم ملک نقطه اتکا  
نگه کن بایران دوده سال پیش  
ز آشوب و غوغا و قحط و غلا  
خزینه تهی تر ز مغز وزیر  
ذخیره تهی تر از آن هردوتا  
ادارات ویرانه و بی حقوق  
سپاهی برهنه تن و بی نوا  
سر ماه دولت به در یوزگی  
شده بر در اجنبی چون گدا  
روان هر طرف چیش بیگانگان  
بیغمای این ملک داده صلا



## مدعی را گو مکوش اینقدر در تکفیر ما

عشق ورندهی دراز بود است اگر تقدیر ما  
کی دگرگون گردد این تقدیر از تدبیر ما  
سر نوست ما اگر بود است ز اول عاشقی  
چیت آخرای خرد مندان در تقصیر ما  
از رموز عاشقی کس همچو ما آگاه نیست  
میشود حل مشکلات عشق از تقریر ما  
ما برسم پیر خود می با جوانان می خوریم  
خوردن می با جوانان بوده رسم پیر ما  
گر مسلمانان دل آزادی است ما خود کافریم  
مدعی را گو مکوش اینقدر در تکفیر ما  
نالۀ شبگیر مطلق بی اثر افتاده است  
یا که مخصوص است این در نالۀ شبگیر ما  
در امور زندگی یا ما مدبر نیستیم  
یا نبوده است از نخست آسود بی تقدیر ما  
در نهان قلاش و رندیم آشکارا متقی  
وای اگر گردند خلق آگاه از تدبیر ما  
هست روز افزون جنون ما چون بود که هست  
حلقه گیسوی لیلی طلعتان زنجیر ما  
آیتی از مصحف خوبی است عبرت حسن دوست  
لیکن آن آیت که بیرون است از نفسیر ما  
«عبرت»

بهر گوشه ای ظالمی مقتدر  
بهر دسته ای مفسدی مقتدا  
شنبده خرد مند هر بامداد  
ز نا بخردان تهمت و افترا  
یکی آبله اندر ورقپاره  
بدانشوران گفته صد ناسزا  
ز مردم کشان خون پاکان هدر  
ز غارتگران مال مردم هیا  
نه غارتگران را ز لشکر هدر  
نه مردم کشان را ز داوور جزا  
شده ملک گیلان و مازندران  
به تاراج بیگانه و آشنا  
بهر برزن و کوی گرد آمده  
بی مفسدت لشگری ز اشقبا  
بشهر ری اندر بهر یکدو ماه  
شده چند بیچاره فرمان روا  
وطن دوستان سر ز خجلت بزیر  
ولی سفلیگان گرم چون و چرا  
درین حالت زار ناگه ز غیب  
بر آمد یکی دست زور آزما  
نجنید از هبیش آب از آب  
لهیب فتن سرد شد جا بجا  
بدیدید با پنجه آهنین  
پرو بال اهریمن فتنه زا

## فرشته برشته

تجدید ظهور افکار ع. آیتی در سالن  
نمایشگاه نسکویی پنجشنبه ۱۱ و جمعه ۱۲  
اردی بهشت. خواهد بود نمره اعلان ۳۰۲

شهاشهر یارانو بودی که برد  
وطن زی فدا کاریت التجا  
تو بودی که در جنگ خونین رشت  
سپر ساختی تن به تیر بلا  
تو بودی که کردی بر زم جنوب  
زدریا و صحرا گذر شیر سا  
سلیح از کف مردم کوچ ور  
کشیدی چنانک آهن آهن ربا  
زیم تو الوار صحرا نورد  
به آداب شهری شدند آشنا  
تو بودی که گرگان ز نیروی تو  
تیمی شد ز صد گله گرگ دغا  
تو بودی کران پست و تیر مغناک  
رساندی وطن را به اوج علا  
ز تو داورستان گرفت انتظام  
ز تو دانش و داد جست ارتقا  
معارف زفر تو نیرو گرفت  
چو کلبن که از مهر گیرد نما

تو پردخته کردی ره کاروان  
ز تو گشت بازار گان بانوا  
ز تو گشت «مالیه» گنجور زر  
چو کردی روا کاغذ شهر وا  
ره آهن از همت شد پدید  
ز شاپور تا بندر پادشا  
خدیاو به پیش هنرهای تو  
زبان رهی قاصرست از ثنا  
مگر وام خواهم ز صدر بزرگ  
زبانی فصیح و بیانی رسا  
هم از کلک او مایه خواهم همی  
مدر کلک او مایه بخشد مرا  
چو کلک «فروغی» دهد مایه ام  
شود فکرتم پرفروغ و ضیا  
پس آنکه ز صد دفتر مدح تو  
توانم مگر کرد سطری ادا  
بود فرخ این جشن و عید بزرگ  
کران فر دیرینه آمد بجا  
هر آن چیز کانا پسندند خلق  
سراسر صوابست و جز آن خطا  
الا تا گلستان به فصل بهار  
چو روی نکویان شود دلکشا  
سرت سبز باد و نت زورمند  
ترا دولت و دولتت را بقا  
وطن باد در سایه عدل تو  
برومند و بالنده و باصفا



## خانه مقدس

### بنای اولین مسجد در ژاپون

چگونه مسلمان ها توانستند يك مسجد در ژاپون بنا کنند

-۳-

می باشند از مدعوین در روز جشن متجاوز از دوست نفر حضور یافته و مجلس در روز مذکور در ساعت ۳ بعد از ظهر از طرف آقای تیراب علی افتتاح یافت .

ابتدا آقای عبد الکریم رئیس کمیته ساختمان مسجد نطقی بزبان اردو ایراد نمود که از طرف آقای محمود بزبان انگلیسی و آقای عبد الله بزبان ترکی ترجمه گردید بعد اولین سنک بنای مسجد از طرف رئیس کمیته گذاشته شده و امام مدیار در این اثنا قرآن تلاوت نموده از تابش نور اسلام در ژاپون اظهار خوشوقتی کرد و برای استحکام مودت ما بین ژاپونی ها و ملل اسلام دعانمود سپس قنصول مصر محمود فوزی بیک نطق تبریک ایراد نموده و دوست بن از چیب خود اعانه داده آقای حبیب الله خان سفیر افغانستان نیز تبریک گفته و پانصدین اعانه تقدیم نمود بعد از نطق های دیگر که از طرف جمعی از حاضرین ایراد و از طرف پرفسور اوکویو به زبان ژاپونی ترجمه گردید خود پرفسور از اهمیت این مسجد در دنیای ژاپون بیاناتی نمود و بعد از نطقی که از طرف آقای عبد الرحیم از مسلمین سوریه بزبان انگلیسی ایراد گردید تلگرافات تبریک واصله قرائت شد من جمله تلگرافات سفارت ایران و آتاشه میلتر ترکیه از توکیو و ۵۰ فقره تلگرافی که از جمعیت هان ایدل - اورال واصل گردیده و هزاران تلگرافی که از ممالک هندوستان و جاوه و غیره رسیده بود . بعد از خاتمه مراسم گذاشتن سنک بنای مسجد مهمانی چای بمدعوین داده شده و حالت روحانی این مجلس در تمام حضار تاثیر داشت از حضار عکسی برداشته شده و تاریخچه عملیات کمیته که ترتیب داده شده بود با يك قطعه از عکس های برداشته شده را زیر بنای مسجد قرار دادند .

بنای مسجد کاملاً با اصول شرقی ساخته شده و دارای سه طبقه خواهد گردید طبقه زیری آن بشکل سالن بزرگی برای جلسات در خصوص امور خیریه تخصیص داده شده و طبقه دوم را خود مسجد تشکیل خواهد داد که در ضمن مسجد طبقه دیگری برای عبادت اناث مسلمین ساخته می شود و بدین

## ایام انتشار جرايد هفته گي

شنبه : امید ، آزادگان ، آینده ایران

پيام

دوشنبه : توفیق

سه شنبه : کانون شعرا

پنجشنبه : نسیم شمال

ترتیب مسجد گنجایش عبادت هزار نفر را خواهد داشت و مسجد دارای دو مناره قشنگ خواهد بود در يك سمت باغ مسجد بنای دیگری ساخته می شود که در طبقه فوقانی آن بنای مدرسه شش کلاسه ساخته شده و گنجایش صد نفر محصل را خواهد داشت و طبقه پائین آن برای اقامت امام محله معلمین و مهمانان خارج تخصیص داده میشود .

چنین تخمین میزنند که مراسم افتتاح مسجد و مدرسه در ماه مه هذمه السنه ۱۹۳۵ بعمل خواهد آمد از حالا کمیته ساختمان مسجد برای تامین مخارج مدرسه و مسجد مشغول جمع آوری اعانه دیگری است که موقوفات مستغلات برای آن تهیه نمایند متولیان قعلی مسجد و مدرسه عبارتند از آقای عبد الکریم و آقای فیروزالدین ، آقای بیک و آقای احمد خان از مسلمین هند و از مسلمانان ایدل - اورال آقای مدیار شمعونی امام جماعت حاجی عصمت الله آکرجی و عبد الله غفار .

قضیه شروع بساختن اولین مسجد در مملکت ژاپون اهمیت زیادی در جرايد این مملکت ایجاد نموده و مقالات مفصلی در این موضوع انتشار دادند رادیوها در روز این واقعه را با اطلاع عموم رسانیدند عجبالتاً مسلمین ژاپون انتظار خاتمه ساختمان مسجد را دارند و عموماً نسبت به یانیمان این بنا اثنا خوان می باشند .

حقیقاً این امر خیر با همت مسلمانان هند و زحمات اعضاء کمیته ساختمان مسجد کوبی انجام پذیر شده مخصراً زحمات آقایان محمد عبد الکریم رئیس کمیته و عبد الله غفار منشی و کمیته که در عرض شش سال گذشته برای جمع آوری اعانه متحمل شدند قابل تقدیر بوده و در آتیه همیشه اسامی آنها از طرف مسلمانان ژاپون با دعای خیر ذکر خواهد شد .

پایان

نقل از مجله ملی بول منطبعه برلن



### تقریحی

تاوانی ای پسر زین خوردنهای پر بخور  
 وز بی تحلیلش از جای بلندی سر بخور  
 ابتدا با عجز پول ازدوست کن قرض و سپس  
 آب روی پول او وقتی نشستی گر بخور  
 خمر اگر باشد حرام ، آخر تفکر بهر چیست  
 غم مخور و بسگی بخور شیون مکن لیگور بخور  
 قاشق و چنگال اگر در سفره پیدا نبود  
 از تمدن پا مکش ایدوست با انبر بخور  
 تا نمک گیر از ضیافتها نگردی لاچرم  
 چشم خود بر هم بنه چون گر به با خور خور بخور  
 تا شفا بخشد ترا دارو : اگر گردی مریض  
 آن دوا یا وجه حق الزحمه دکنر بخور  
 گر حلال و گر حرام اردز زمین و در سماء  
 گردن خود کن در از و سهل چون اشتر بخور  
 ز آنچه بردی و آنچه خوردی باز اگر مکشیشود  
 من چه گویم چی بخور خنجر بخور آجر بخور  
 صبح بهر ایمنی از چشم زخم شور چشم  
 دود اسپند و وشا و صندل و کندر بخور  
 کار را در پرده باید کرد پس هر چیز را  
 تا که اندر پرده باشد در پس چادر بخور  
 جیب بر شو! بعد از آن زین حاصل نابر ده رنج  
 نوب هر میوه تا ناگشته ملاحظه بخور  
 گیر زن با با اگر افتادی بهنگام خودا  
 بیشتر وقتی که دیدی میکند قرقر بخور  
 از من این یک قافیه با لهجه ترکی شنو  
 پول بنده منت بکش اردنگی از شاطور بخور  
 مشت انسان بهتر است از خرنالد پس مشترا  
 ز آدمی تا خر نکر دست ز جفتک قر بخور  
 شعر من شادوت شد طبع تو گر صفر است  
 پس بیقدری از این شادوت صفر بر بخور  
**(ع : همائی)**

### تجدید سال

جریده شریفه کانون شعرا که یکی  
 از جراید مهم ادبی مرکز محسوب میشود  
 با شماره دیروز خویش وارد دو مین سال  
 نامه نگاری گردیده ما با یکدیگر شغف و  
 مسرت تجدید سال نو را بدوست عزیز خود  
 آقای مطبعی تبریک گفته و بقاء و دوام آن  
 گرامی نامه را از خدای متعال خواستاریم

### (مجله گرامی نمکدان)

مجله گرامی نمکدان که یکی از مجلات  
 مهم مرکز محسوب میشود با شماره خانه  
 دوازدهم سال سوم خویش را با کمال موفقیت  
 خاتمه داده و وارد چهارمین سال خویش  
 گردیده است ما بدین تجدید سال و موفقیت  
 شایان و افکار قابل تقدیس حضرت آقای  
 آیتی مدیر محترم مجله نمکدان که یکی از  
 نویسندگان و شعرای معروف عصر حاضر  
 محسوب میشوند بایکدیگر شغف تبریک گفته  
 و دوام و بقاء آن گرامی مجله را از خدای  
 متعال خواهانیم

### شرماک

### النظافة من الايمان (Chermac)

تیغهای معروف شرماک که معروفترین  
 تیغهای خود تراش از برای خانمهای محترمه  
 است بآزگی وارد گردیده البته بایک تیغ  
 شرماک خانمهای محترمه میتوانند همیشه زیر  
 بغل خود را نظیف نگاهدارند  
 محل فروش سرای حاجب الدوله تجارخانه  
 محمد حسین اخوان و اولاده

نمره اعلان ۲۹۶

### انوار عشق

مجموعه احساسات پاک و لطیف یک  
 جوان خوش قریحه است که بصورت کتاب  
 منتهی است منتشر شده شما هم مشام خود را  
 از رایحه این نوگل بوستان علم و ادب معطر  
 سازید ، نمره اعلان ۳۰۱

### نیو دیل

### (NEWDEDA) (☆)

تیغهای معروف نیو دیل ستاره نشان که  
 گوی سبقت را از تمام تیغهای خود تراش  
 ر بوده است بآزگی وارد در تمام تجارخانهها  
 و مغازه ها کلی و جزئی بفروش میرسد  
 نمره اعلان ۲۹۲

## پ آن بنزین نفت روغن

سوخت موتور - ملزومات و غیره  
 محصولات نفتی اتحاد جماهیر شوروی  
 سوسیالیستی با حسن معروفیت و  
 قابلیت جنس در تمام بازارهای  
 بین المللی نقاط ایران بمصرف  
 فروش می رسد  
 نمره اعلان ۲۷۹

